

و از پی صف ثانی انشداد و از پر صف ثالث
 تیر باران نمود دغان عظیمی از انش ثلیک ^{صل} طاً
 شد چون دود متلاشی گشت از جوان را
 ایستاده و باب را در همان حجره که در پایه اش
 او میخسته بودند در فرزند کاتبش اقا سید حسین
 نشسته دیدند بهیچیک ادنی آسیبی نرسیده
 بود نام خان میخی گفت ما را معاف بدار
 نوبت خدمت بفرج دیگر رسید و فراتر ^{شو} با
 دست کشید اقا خان بیک خسته سرفتی ^{فوج}
 خاصه پیش آمد و با برابران جوان دوباره ^{دو} بهما
 میخ بستند و باب بعضی صحبتها میداشت ^{معد}
 فارسی دان فهمیدند و سائرین صدق ^{ند} میسند

ناری مرتب فوج خویش را حاضر ساخت
 از ظهر بیت و هشتم شعبان ^{سنه} هزار و دویست
 شصت و شش ^م گرفته امر بتلک نمود در این
 تلک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
 متبک گشته و اعضا کل تشريح شده مگر صورت
 که اندک از زده شده بود بعد از دو حیم را
 از میدان بجای شهر بکا ر خندق نقل نمودند
 و آن شب در کما ر خندق ماند و روز تانی ^{نیل}
 روس بانقاش حاضر شد و نفران و وجد را
 بوضع که در کما ر خندق افتاده بود برداشت
 شب تانی بنیه شب بایمان آن دو جسد را
 در بردند و روز ثالث مردم چون جسد را ^{قد} بیا
 بعضی

بعضی کجا نمودند که جانوران خوردند حتی بر^س
 منابر علما اعلان کردند که حیم طاهر امام معصوم
 و مشیعه خالص از تعرض سباع و حشرات^{روح} و
 محفوظ است و حیدر این شخص را در زندگان در^{ند}
 لکن بعد از تحقیق و تدقیق تا م^ن تحقیق یافت که چون
 باب جمیع نوشتهجات و ما بحیثاج خویش را متفرق
 ساخت و از قرائن واضح و مشهور بود که عنقریب
 این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روزنامه
 این وقوعات سلیمان خان پسر محی خان که از
 فدائیان غاب و خوانین اذربایجان بود حاضر و
 یکسر در خانه کلانتر بنز و وارد و چون کلانتر
 دوست قدیم و یار و ندیم او بود و گذشته از^{من}

مشغوعان مشرب و با هیچ طائفه کوه و مملکت
 نداشت سلطان خان این سر را پیش او فاش نمود
 که مشرب با چند نفر با انواع و سافل و تدبیر در
 استغلا صرب میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
 هر چه با ما با هجوم مینمائیم یا بمقصود میرسیم
 و یا خان را بیکان در این راه میافشائیم کلا^{نتر}
 گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست حاج
 الله یار حاجی را از خواص خویش فرستاد بدون
 تعب و مشقت هر وسیله و اسبابی بود حسب^{را}
 آورده حاجی سلطان خان تسلیم کرد و چون
 صبح شد قراولها بجهت عذر خویش گفتند که
 درندگان خوردند ان شب ان حیدر از
 کارخانه

در کارخانه شخص میلانی بانی محفوظ نموده در
 دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده اما
 گذاشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
 رسید از اذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه
 مستور ماند باری در این سنه مشقت و سُر
 وهفت در جمیع ایران اثر بخانمان با بیان افنا
 هر نفسی در هر ده کده بود و ادنی احتمالی میرفت
 ارز بر شمشیر گذشت بدینتر از چهار هزار
 کشته و جمع غفیری اطفال و نسائیکر و
 پرستار پریشان و سرگشته پامال شده تلف
 گشتند و جمیع این ذوقغات مجرد با استقلال
 رای و امر میرزا اتقی خان بحر می شد و همچو کمان

میفود که با جزاء سیامت تا هر این مانعه محله
 و فایدید شوند بستمیکه انز و خیر منقطع خوا^{هد}
 کشت مدت جزئی نکذشت عکس تصور محله
 نمود و نکثر تحقق یافت متعله بلند تر شد
 و سرایت سریعتر خطب عظیم شد و اوازه
 بنا تراقالیم رسید اول محضر با بران بود سزا^{ست}
 بنا تر جهان کرد. تر لرزل و اضطراب تا اثر ثبوت
 و رسوخ نمود و شدائد و عذاب علت قبول
 و انجذاب شد بضر و قوعات بسبب اثر کشت
 و تا اثر بادی تفحص و تفحص بادی تر امید کرد بد
 از سوء تدبیر و زیر این بنیان حصین و در^{ین}
 کشت و این اساس متین و حصین پیش^ه
 عادوی

عادی شمرده میشود بعد در انظار اهمیت ^{مندی}
 حاصل نمود از افاق جهان بسیار و عزم ایران
 نمودند و بجان جوانی گشتند و اینگونه امور
 و حدانیته در جهان تجربه بشد خرق سبالتی ^{مست}
 و زجر علت اهتمام منع باعث تشویق است و
 همدید بادی مخرب بر ریشه در حقیقت قلوب
 پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخ ^{قطع}
 شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملا خطه
 میشود که در مخالف دیگر چون اینگونه امور
 شود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود
 خاموش گردد چه که تا بحال در مخالف ارو
 از اموریکه تعلق بوجدان دارد بسیار پیدا ^{شد}

شده لکن عدم تعرض و بحسب از اهمیت انداخته
 در اندک مدتی محو و پریشان گردید بعد از این
 واقعه عظیمی و جنارت و ذنب جبهی از شخص
 نابی سرزد که صفحه تاریخ این طائفه را سیاه و در
 جهان مدنیت بدنام نمود و خلاصه از واقعه
 اینست که در زمانیکه باب مقیم از با بجان بود
 صادق نامی جوان ارادت تام بباب یافته و شب
 و روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش مسلوب
 بود چون واقعه باب در تبریز واقع شد این خان^{دم}
 بزعم خویش با وهام خونخواهی افتاد و از این جهت
 که از تقاضای صلح و قایع و استقلالیت امیر نظام
 و مطلق العنانی و استبداد او خبر داشت که آن
 قصیده

فضیله قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاهی
صدور یافته و وزیر کبیر خود سرانه با استقلال^ت
نامه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم کما^ن

عمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع و اثر^{کو}
ملکه مجرد دیوانگی از تبریز برخواسته بکیر بطهران^{مد}
و بکفر دیگر با او همدستان شد و چون مو^{کب}
شهریاری در سمران مقر داشت باز سمت^{تجه}
نموده العیاذ بالله جنارتی از او سرزد که لسا^ن
تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن لله الحمد
المنه که آن دیوانه در طیانچه صاچمه طاده و^{همه}
کمان کرده که این از جمیع مرئیات ممتاز و^{ست}

باری بعته قیامتی برآید و بقسمی اینطائفه
 بد نام شد که هنوز آنچه میگوشتند و میجوشتند
 که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات
 یابند میسر نمیشود از بدایت ظهور باب تا بحال
 حکایت کنند چون رشته کلام باین قضیه
 کشد ستم آرز شوند و سراز خجالت برند آید
 و از محتاسر بیزار می جویند و او را هادم بنیاد
 شمرند و علت خجالت انسان باری بعد از
 وقوع این خطب جیم جمیع اینطائفه متمم شد
 و در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بعد
 محض عدالت قرار بخش و تدقیق و تحقیق کردید
 جمیع معروفین اینطائفه با اتهام افتادند
 هبا

بهاء الله در قریه افجه که یکمتری طهران بود
 صغیه در تاستان نموده بود چون این اخبار
 شیوع یافت و بنای میاست شد هر کس توانست
 در گوشه پنهان شد یا اواره او طان از جمله
 میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری
 و سرگردان بلیاس درویشی کیشول بدست
 از راه رست سرکشته کوه و دشت کردید لکن
 بهاء الله در کمال سکون و قرار از افجه سوار
 شده به بنیادان که مقر موکب شاه و محل
 اردوی شهر یاری بود وارد محض مدود در سخت
 توقف رامد و یک فوج او را محافظت شد
 می نمودند و بعد از چند روز سوال و جواب

در تحت سلاسل و اغلال از شمران بزندان طهران
 حرکت دادند و اینگونه شدت و سیاست از
 فرط الحاج حاجی علی خان حاحبالدوله بود و
 هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلم حضرت پادشاه^ه
 بنفس نفیس بتانی و بواسطه وزرای دربار^{جد}
 این قضیه را از خزنی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند
 و از بنیاء الله در این خصوص چون سوال شد در
 جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت
 میکند و شهادت میدهد که این کار ادومی^{فکر}
 و عقلم و دانش است چه که شخص عاقل در طبایع^{مخبر}
 صا چه ننهد و چنین امر خطیری را تصدیق^{نیل}
 اقل نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را
 انتظام

انتظام و ارتباطی نباشد از همین کیفیت واقعه
 مثل افتاب روشن و واضح گردد که کار امثال
 نیت باری ثابت و مبرهن شد که محتاج سرود^ن
 بجان و اوهام خوشخواهی فای خویش متصدی
 این امر عظیم و خطب جیم کشته دخیل یکی ند^{شته}
 و چون حقیقت حال اشکار شد بر آفت بقاء^{الله}
 از این بهمت ثابت گشت بقسمیکه از برای
 احدی بسهمه نماند و حکم در بار پیاکی و ازاد^{که}
 او از این قضیه صادر و معلوم و واضح شد
 که آنچه در حق او مجری شد از سعایت بدخوا^{ها}
 و عجله و طیش خاجبالدوله واقع گشته لهذا
 دولت جا و دید مدت خواست که بعضی مه فو با^ت

اموال و املاک را در دو باین سبب در نحوئی غنائ^{بد}
 لکن چون مفقود کلی و موجود جزئی کسی در صد^د
 اخذ بر نیامد بلکه بپایان الله استندان هجرت
 نجسبات عالیات نمود و بعد از چند ماه باذن
 پادشاهی و اجازة صدر اعظم و همراهی غلام
 شاهی مسافرت عتبات نمود باری بر سر اصل
 مطلب درویش از باب نوشتجات زیاد در دست
 ناس باقی بعضی تغییر و تاویلایات قرآن و غیر
 مناجات و خطب و اشارات مضامین بعضی
 مواعظ و مضامیح و بیان مراتب توحید و اثبات
 نبوت خاصه سرور کائنات و بحسب مفهوم
 تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون دنیا
 و تعلق

وتعلق بنجات الله ولكن خلاصه ونتیجه مصنفان
 نعوت و اوصاف حقیقت شاخصه که منظور و
 مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و ^{و پس} ^{نشر} ^{را} ^{نشر}
 مقام تبشیر شده و حقیقت خود را و اسطر ^{را}
 اعظم کمالات آن دانسته و فی الحقیقه در شب و روز
 دقیقه از ذکر و فتور نداشت و جمیع تابعان ^{را}
 بانتظار طلوع او دلالت می نمود بقسمیکه در ^{لغاً}
 خویش بیان می نماید که من از آن کتاب اعظم ^{را}
 و از آن مجرب پایان شب می هستم و چون او ظاهر
 کرد حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من
 می شود شود و چنین این امر در مرتبه وجود
 و صعود ترقی نموده بمقام احسن التقوی فانز

و بجعلت فتبارک الله احسن الخالقین مزین کرد
 و این قضیه در سنه شصت و نه که مطابق عد
 سنه بعدین است کشف نقاب کند و تر
 الجبال تحتها جامده و هی تمرر السحاب تحقو
 یابد ناری باصطلاح خویش چنان وصفی نمود
 که وصول بوجهت الهیه و حصول اعظم درجاً
 کمالات عوالم انسانیه را منوط بحبت او شمرده
 و چنان بشعله او مشتعل بود که در قلعه ما
 ذکرش در شبهای ظلمانی شمع نورانی او کشته
 و در تنگای حبس چمپوقی یادش نعم الرقی شد
 و ضحمت دروختانی یافته از باده او منحور بود
 و بیاد او مسرور جمیع تا بغان در انتظار طلوع
 انانار

ان آثار و کمال محرماتش در جهتجوی ظهور اخبار
 بودند و از بدایت ظهور باب در طهران که ان را
 ناب ارض مقدس خوانده خوانی بود از خاندان
 وزارت و از سلاله نجابت از جهت راسته
 و بیباکی و از ادکی پیرایسته هر چند جامع علو
 و سمو حسب بود و اسلافش در ایران مشایر
 رجال و محط رجال بودند لکن از دو دمان علما
 و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
 نشو و نما در میان سلسله و ذرا از خویش و بیگانگان
 بیگانگی معروف و از کودکی بفرز انکی مشاد
 بالبنان و منظور نظر اقلان بوده بر تمامج
 اجدادند در رج در مراتب عالییه نحو است و ترتیب

مقامات سامیه فانیه محبت فرطاً قشر
 مسلم کل بود و کثرت ذکا و فطانتش متختم جمیع در
 انظار عموم حیوه غریبی داشت و در مجامع و
 محافل نطق و بیانی عجیب با وجود عدم تدریس
 و تدریس از حدت ذکا و کثرت نهائی در عینوا
 جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقا
 حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمع غفیر
 علماء و فضلاء زبان گشود بی کل حاضرین حیران
 و این را نوعی از خارق عادات ذکا، فطری عا
 انسانی شمرند بی از صغیر سن محل امید و شخص
 وحید خاندان و در دمان بلکه ملجا و پناه اشیا
 بودی باری با وجود این احوال و اطوار چون سر
 کلاه

کلاه داشت و برپشانه موی پریشان کسی تصور
 نمی نمود که مصدر اینگونه امور گردد و با موج
 طوفانش باوج این شمارسد چون مسئله باب
 شیوع یافت آثار میلان از او ظاهر گشت در ^{بیت}
 خویش و پیوند و کودکی و از چند سلسله خویش را
 دلالت نمود بعد روز و شبانه همت خود را
 مد دعوت دوست و میخانه کاشت و با استفاد
 عظیم برخواست و از هر جهت بمنتهای اقتان
 در تمهید منادی و توطئه دارگان ادبی آن جمع
 ثبت نمود و از هر جهت در حمایت و صیانت
 آن نفوس میکوشید و چون در طهران این
 اساس را استوار نمود بپایان پذیران شتافت در

انقاد در مجامع و محافل و مجالس و منازل و مواضع
 و مدارس میان وقتیان عظیمی اشکار نمود و
 هر نفسی کسایش چین او دید و باستانش مبین او
 شنید برهان جلی و مغناطیس خفی و جذب حد^د
 او را بعین شهود ادراک نمود جمع غفیر از عتی و فقیر^{فقیر}
 و علمای مخیر بر منجذب تقریر او گشتند و دست از
 دل و جان بشستند و چنان برافر و خستند که
 در زیر شمشیر و قصر کمان جان بیاختند از جمله
 روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نورد در محضر^ش
 حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی^{خیا}
 شد استغای قبول در خدمت نمودند چه^{تقو} که
 تقریر که چون سومین بود آن فاضل علمای را
 اقناع

اقناع نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید
 و از جمله مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و با
 بخوانید چند مجلس مفصل در تفسیر و شرح
 نقطه و الف مطلقه منتهی شود که حضار علما
 مبهموت گشتند و از جوش و خروش بجهت بیان
 متعجیر و مد هوش شدند و اواز این حکایت
 بسمع قریب و بعید رسید و مخالفین را یأس
 شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع
 پر شوق و مشور گشت و در لوله این فتنه و آشوب
 کوش زد اهل با در فروش شد مجتهد اعظم نور
 ملا محمد در قسلاق بود چون این وقوعات را
 استماع نمود دو نفر از اهل علمای متجربین که

فصاحتی عجیب و بلا غنی قریب و حجتی قاطع و
 برهانی لامع داشتند فرستاد تا این اثر را خا^ش
 نمایند و آن شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
 و مقهور نموده تائب و با خود از فوز و نجات ^{صد}مقا^ص
 خویش خائب سازند سبحان الله از عجاب مقدا^{یت}
 اند و عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند
 و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را
 شنیدند چون کل شکفته و مانند جمع اشفته
 گشتند و از محراب و منبر و مسند و مندر و
 ثروت و زیور و جماعت شام و سحر گزشتند
 و بر اعلاء مقاصد آن شهر قیام کردند بلکه
 مجتهد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند و چو^ن
 ان

ان جوان با نطقی چون سیل جاری عازم امل و
 ساری بود در قشلاق نور بان عالم مخبر و مجتهد
 جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمودند
 و منتظر نتیجه بودند جناب فاضل محبت هدیه ^{حند}
 در فضل مسلم و در علم اعلم معاصرین خوین بود
 لکن بجهت مباحثه و حاجیه استخاره فرمودند
 موافق نیامدند و خواستند و بوقت دیگر
 رهون نمودند عجز و تصور مفهوم و منظور شد
 و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس گشت ^{مختصر}
 اینست چندی در انصفیات در گردش بود
 بعد از فوت خاقان مغفور و محمد شاه رجوع
 بطهران نمود و در سرخا به وارتباط با باب ^{شست}

و واسطه این مخاخره ملا عبدالکریم قزوینی ^{شهر}
 بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
 برای بیخدا، الله در طهران شهرت عظیمه حاصل
 و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم ^{مخصوص} در
 مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و اعتراض
 حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب
 بیخدا، الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست
 سده ای اند پر خارده باید نمود که افکار مستوحه
 شخص غایبی شود و باین وسیله بیخدا، الله ^{مخوف}
 از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملا ^{خطا}
 شخص خارجی را مصلحت ندانستند ^{عده}
 این خیال را بنام برادر بیخدا، الله میرزا یحیی زید ^{ند}
 بردی

ناری بنامید و تعلیم بپناه الله اورا مشهور در
 لسان اشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان
 او نوشتجاتی بحسب ظاهر بیاب بر قوم نمودند و چون
 مخبرات سرتبه در میان بود این رای را باب
 بنها بیت پسند نمود ناری میرزا بیچیه محقر و بیگانه
 شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این مرد میر
 عظیم تاثیر عجیب کرد که بپناه الله با وجود آنکه
 معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این
 پرده سبب شد که کسی از خارج تعرض ننمود
 و بخینا تعرض نیفتاد تا آنکه بپناه الله باذن
 پادشاهی خارج از طهران و ما ذون صفر عتبات
 عالیات شد چون ببغداد رسید و هلازل

ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب ^{باب} سینه
 بعد عین تجیر و وعده ظهور حقیقتنا مرد
 امر از خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور
 این سر سینه میان داخل و خارج مشهور
 کشت بپناه الله باستقامت عظیم در میان
 ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در
 لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد
 بجهت تشریح بعضی حرف مشغول و گاهی در
 نقر بغداد بلباس اعراب بسر میبرد باری
 بپناه الله بقبلی حرکت نمود که قلوب این نطفه
 منجذب و اکثر اهالی عراق سناکت و ضامته
 و بعضی متمیز و برخی متغیر بودند بعد از
 یکنال

یکسال توقف دست از جمیع مشغولیت‌ها
 و اقربا و تعلقات ترک نموده بدون اطلاع
 اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین و انیس و
 رفیق از عراق سفر نمود و قریب دو سال در
 کردستان عثمانی اکثر اوقات در محله درازابا^{رو}
 در کوه مسی لبر کلومزل داشت گاه گاهی
 نادر سلیمانیه تردد داشت چندی نگذشت
 که افاضل علمای آن صفحات بونی از اطوار و
 احوال او برده در محل بعضی مسائل مشکله از
 معضلات مسائل الهیه با او محاوره مینمودند
 و چون آثار کافی و بیانات شافی از او^{مستند}
 نمودند نهایت احترام و رعایت را^{مستند} مجری دادند

بناء علیه شهرت عظیمه وصیت غریبی در
 انصفیات حاصل نمود و خبر منقطع او با طرا^ف
 و اکثاف شیوع یافت که شخص غریبی از این
 در صفیات سلیمانیه که از قدیم منشأ علم^{ها}
 بحر اهل سنه بوده پیدا شد و اهل اندیا
 در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مستوع^ع
 معلوم شد که آن شخص بچاه الله معهود است
 لهذا چند نفر بانجام شافتند و تضرع و
 زاری آغاز نمودند کثرت تضرع جمیع سبب^{رجوع}
 گردید و هر چند اینطائفه از این وقوعات
 عظیمه از قتل رئیس و مسافره تزلزل و اضطراب
 حاصل نمودند بلکه تکرر و تزیاید نمودند
 لکن

لکن نابچون در بدایت تا سیر بود که قتل
 گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
 سلوک و تکلیف خویش بیخبر بودند اما سائ^ن
 مجتهد هجت ناب بود و این بی خبری سبب شد
 که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
 و چون تعرض شد بیدیدند دست ^{فعله} عمل
 گشودند لکن بعد از رجوع بجاه ^{بیت} الله در ترتیب
 و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این
 طائفه جهد بلیغ نمود بقیه میکه در مدت
 قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید
 و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد
 و بحسب مسموع در نزد اولیای امور فتنه ^{ضح}

و مشهور گشت که نوایا و منادی و افکار این
 طائفه امور روحانیه و از متعلقات قلوب
 صافیست و اساس حقیقی اصلی تصحیح اخلاق
 و تحسین ادب عالم انسانی است بمادیات ^{فقط}
 علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب
 این طائفه استقرار یافت بجهت در جمیع بلاد
 حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور و سلامت ^{نفس}
 و سکون قلب و نیت صحیح و اعمال حسنه و حسن
 ادب مشتمل گشتند زیرا این قوم در نهایت
 ادب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را
 چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند
 اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و
 رفتار